

تعمقی در باره مفهوم استقلال طبقاتی و هژمونی، در نقد فوروم دموکراتیک فر اطبقاتی

"به بهانه پاسخی دیگر به رفیق حشمت محسنی"

1- امروز طبقه کارگر ایران کجا ایستاده است؟

امروز، علیرغم بروز پدیده ویروس کرونا، قرنطینه و مشکلات ناشی از آن، ما شاهد ادامه اعتراضات و اعتصابات کارگران و حقوق بگیران دیگر در ایران هستیم. شرایط جهانی اجتماعی، ناشی از سیاستهای اقتصادی - اجتماعی - سیاسی چهل و یکساله نظام جمهوری اسلامی و بویژه جهت گیری نئولیبرالی سیاستهای تمام دولتهای پس از پایان جنگ با عراق تا به امروز فشار طاقت فرسائی را به اقشار فرودست وارد میکند. عدم پرداخت بموقع حقوقهای کارگران، تحمیل حقوق حداقلی زیر خط فقر به کارگران و حقوق بگیران، بسته شدن روزافزون واحدهای تولیدی و خدماتی و خطر بیکاری و گرسنگی ناشی از آن، توده های بزرگ کارگران را به اعتراض واداشته و در همان حال، بیش از پیش، ما شاهد اعتراض به سیاستهای خصوصی کردنیهای فاجعه بار در بخشهای مختلف صنایع هستیم، و این نشانه بارزی از رشد آگاهی کارگران درگیر درین مبارزه است. باید درود فرستاد بویژه به کارگران صنعت نیشکر هفت تپه، هیکو و معادن کرمان که نقش برجسته ای را درین حوزه ایفا کرده و میکنند.

اهمیت مبارزات مطالباتی کارگران ایران دیگر بر هیچکس پنهان نیست. همه آنهایی که، پیش ازین، به دلایل ایدئولوژیک یا اهداف سیاسی معین برای برجسته کردن نقش یا تامین هژمونی طبقات دیگر، با طرح انواع و اقسام "آماروراقام" سعی در کم رنگ کردن نقش کارگران و محوری نبودن نقش آنان در مبارزات ضد رژیم جمهوری اسلامی داشته اند، امروز در برابر تداوم این مبارزات مطالباتی گسترده و مداوم و بویژه نقش برجسته کارگران جوان شاغل یا بیکار، در دو خیزش بزرگ دیماه 96 و آبان 98، زبان به تحسین آنان باز کرده تا حدی که از رضا پهلوی نماینده ارتجاع مغلوب سلطنتی و گرایشات مختلف جمهوری خواهی غیرسوسیالیستی تا رئیسی جلال سعی در جلب آنان میکنند. نقش تعیین کننده کارگران در تغییرات سیاسی آینده، دیگر مورد اعتراض هیچکس نیست. اما به جز سوسیالیستهای انقلابی و کمونیستها هیچ نیروئی برای کسب هژمونی این طبقه در مبارزات جاری نه تنها تلاش نمیکند بلکه همه سعی در استقاده از جنبش کارگری بعنوان اهرمی به سکوی پرتاب به سوی قدرت را داشته است. آنها در بهترین حالت از آنان میخواهند که فعلا سطح خواسته های خود را در سطح مطالبات عمومی ضد استبدادی محدود کرده و "زیاده خواهی" نکنند. شعار آنها اینست اول استقرار جمهوری لائیک بدون پسوند تا ببینیم که بعد چه میشود؟! نگاهی به برنامه های تمام جناحهای کلان سرمایه دار، نشان میدهد که "تعامل" با سرمایه جهانی و در نتیجه ادامه کمابیش آشکار همان نسخه های نئولیبرالی تجویز شده توسط کارگزاران این سرمایه مالی جهانی، خط زرد مشترک برنامه های اقتصادی آنان را تشکیل میدهد. هیچیک از اقشار بورژوازی ایران، چه در داخل و چه در خارج، نه خواهان گسست ازین سیاستها هست و نه میتواند باشد. در نتیجه آنان به هر سیاست دیگری که گسست از سرمایه جهانی را سرلوحه برنامه خود قرار دهد، برچسب "پوپولیست" و "کره شمالی" شدن را می زنند. همه این جناحها بر حسب فرمول معروف مارگارت تاچر یعنی "آلترناتیو دیگری وجود ندارد!" تبلیغ و عمل میکنند. پس روشن است که مستقل ازینکه کدام جناح از کلان سرمایه داران ایران، یا ائتلافی از آنان، سکان قدرت را در ایران بدست بگیرد، برای کارگران و حقوق بگیران ایران، پس از یک دوره رونق کاذب بر بستر وام گیریهای گسترده در اثر "تعامل"، دوباره همان سیاستهای سرشکن کردن بحران ناگزیری که در اثر این سیاستها با سرعت بروز خواهد کرد، بر شانه های کارگران و حقوق بگیران ایران اتخاذ خواهد شد. سودهای کلان، "خصوصی" شده و در اختیار یک درصدی های جامعه قرار میگیرد، و هزینه بحران "ملی" میشود و نثار اکثریت مزدبگیران جامعه. مثل همه جا؛ از شیلی تا آرژانتین، از عراق تا لبنان (که همگی در "تعامل کامل" با سرمایه جهانی بوده و سیاست خارجی آنها هیچ ربط یا شباهتی به جمهوری اسلامی امروزی ندارد). رشد بادکنکی کوتاه مدت بر پایه استقراض وسیع و بدهکارکردن مردم این کشورها برای چند نسل، از زمان "کودتای مالی" ولکر در سال 1979 تا به امروز پایه این سیاست بوده است. نقش بدهی، چه دولتی و چه خصوصی درین سیاست محوری است.

در چنین اوضاع و احوالی یعنی در شرایطی که اقشار مختلف طبقه کارگر بعنوان یگانه نیروی سراسری در جنبش مطالباتی رو در روی رژیم جمهوری اسلامی ایستاده، علیرغم ممنوع بودن اعتصاب ازین سلاح طبقاتی به نحو احسن استفاده کرده و همگرایی میان بخشهای آن رو به افزایش است، فعالان و کارگران سوسیالیست انقلابی و کمونیستها می باید به مثابه حلقه واسط میان خواسته های مطالباتی و سیاسی عمل کرده و با تشکیل و تقویت بلوک اتحاد فراگیر طرفداران سوسیالیسم، با هر برنامه یا گرایش سیاسی - ایدئولوژیک اما معتقد به تلاش برای حرکت به سوی سوسیالیسم از همین امروز هستند و نمیخواهند که مسند رهبری جنبش ضد رژیم جمهوری اسلامی برای اقشار غیرکارگری خالی بماند، در جهت کسب عملی هژمونی طبقه کارگر عمل کنند. **بالا بردن آگاهی طبقاتی کارگران از طریق درگیر شدن عملی**

و نظری در جنبش مطالباتی جاری آن حلقه زنجیری هست که با به دست گرفتن آن کل جنبش ضد رژیمی تحت الشعاع آن قرار می گیرد.

2- تکالیف ناتمام بورژوائی و بلوک فراطبقاتی

من در مقاله پیشین (1) با یادآوری تجربه انقلاب اکتبر و سبک کار بلشویکها بر لزوم تفکیک اکید صف مستقل کارگران در جنبش عمومی ضد استبدادی، از دیگر طبقات، ضمن طرح و حمایت از خواسته های ضد استبدادی، درس بزرگ آن انقلاب را الگوی مناسبی برای حرکت مستقل و عدم امتزاج با اقلشار و نیروهای غیر کارگری دانسته و با توجه به شباهت شرایط و وجود وظائف دمکراتیک و سوسیالیستی مرکب، بطور مبسوط توضیح داده و نتیجه گرفتم که با توجه به نقش عملی مبارزاتی کارگران ایران و توازن قوای موجود، و بخصوص گرایش ضد انقلابی غالب در اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان اقلشار مختلف خرده بورژوازی نیمه مرفه و مرفه، که پایه اصلی جنبش موسوم به سبز و "اصلاحات از بالا" را تشکیل داده و میدهند، وظیفه اصلی و محوری ما در مقطع کنونی تمرکز بر ایجاد و تقویت بلوک سوسیالیستی، چه در داخل و چه در خارج می باشد. ما نباید اساسا نیروی خود را در تلاش برای ایجاد فورومهای دمکراتیک به هدر دهیم و می بایست به همکاریهای موضعی، آنهم در صورت امکان و اتحاد عملهای موردی، با آنان بسنده کنیم. برپائی بلوک مستقل کارگری، مبارزه همزمان و درهم آمیخته برای آزادیهای دمکراتیک و سوسیالیسم و عدم امتزاج با دیگر نیروها در عین طرح و دفاع از خواسته های دمکراتیک در کنار خواسته های ضد سرمایه داری و وظیفه تخطی ناپذیر ماست.

من در بحث اول خودم نه تنها به تجربه انقلاب روسیه بلکه به انقلابات دیگر رجوع کرده، به نظرات گرامشی، مائو و انقلابیون ویتنام هم اشاراتی داشتم. رفیق محسنی در نقد نظر من، با عنوان کردن "ویژگیهای ایران"، با یک ژست پسا مارکسیستی عملا منکر اعتبار و لزوم هر نوع رجوع به تجارب دیگر شده و در همان حال با آوردن نقل قولهای متعدد سعی کرد که مرا به یکجانبه گری و ندیدن وجود "تکالیف بورژوائی" ناتمام در ایران متهم کند. رفیق ما بمتابه پروفیسوری که "ناچار" است یکسری بدیهیات را یادآوری کند پاراگرافهای طولانی به "اثبات" وجود وظائف بورژوائی پیشروی انقلاب آتی ایران و لزوم توجه به آنها بمتابه بخشی از وظائف پرولتاریای انقلابی نوشته است. اشکال اینجاست که **هیچکس منکر این واقعیت نیست** و مخالفتی با لزوم به انجام رساندن خواسته های دمکراتیکی که از زمان انقلاب مشروطه طرح شده و بعلت بی لیاقتی طبقات حاکم، نقش سلطه امپریالیستی و فاکتورهای دیگر، تحقق نیافته و هم اکنون نیز با روی کار آمدن دولت سرمایه داری - دینی بیشتر لگدمال شده، ندارد. **اختلاف بر سر چگونگی پاسخگویی به انجام این تکالیف در جریان پیشبرد انقلاب اجتماعی آینده است، نه بر سر وجود این تکالیف!** من هیچ اختلافی با رفیق محسنی بر سر لزوم در نظر گرفتن تکالیف ناتمام بورژوائی، لزوم طرح شعارها و خواسته های دموکراتیک در جریان پیشروی مبارزه برای سوسیالیسم ندارم و آنها را کاملا درست و ضروری میدانم.

ایراد من به رفیق محسنی اینست که او بطور مستقیم، از **صرف وجود واقعیت تکالیف انجام نشده بورژوائی در ایران، مستقیما لزوم "حرکت جنبش روی دو پای موازی بلافاصله و بدون هیچ بررسی مشخص از توازن قوا، وضعیت تشکل و آمادگی نیروهای کارگری و غیر کارگری و بخصوص گفتار و روحیه حاکم بر اقلشار غیر کارگری و برنامه آنها برای سواری گرفتن از مبارزات کارگری، رابطه "علت و معلولی" بین وجود خواسته های دمکراتیک و "لزوم" تشکیل فوروم فراطبقاتی برقرار کرده و از وجود این تکالیف بورژوائی بلادرنگ لزوم تشکیل بلوک دمکراتیک با اقلشار بورژوائی کوچک و بزرگ را نتیجه گرفته و مرا به "تکرار ملال آور" تجربیات جهانی و بویژه تجربه بلشویکها متهم میکند و، با رد نظر لنین، لزوم ایجاد دو فوروم مجزای دمکراتیک و سوسیالیستی، "حرکت به روی دو پا"، را نتیجه می گیرد. حال آنکه ما به عدم امتزاج این نیروها و لزوم توجه دائمی به حرکت در جهت تامین هژمونی کارگری بر کل جنبش معطوف هستیم و اتفاقا ما درینجا درکنار لنین به گرامشی و درک گسترده او از هژمونی در "جنگ فرسایشی" متمایل بوده و معتقد نیستیم که سوسیالیسم "به یک ضربت" در ایران برقرار خواهد شد و ما، در طی مبارزه ای گام به گام احتیاج به ایجاد "خاکریزهای" بسیار متنوعی از نهادهای کارگری در جامعه مدنی هستیم. جیون بورژوازی وطنی درینجا مزید بر علت شده و مشکلات ما را دوچندان کرده است.**

در اینجا رفیق محسنی مرتکب سه اشتباه میشود. یکی اینکه با گفتن "حرکت روی دو پا" عملا جنبش سوسیالیستی و جنبش دمکراتیک را همتراز قلمداد میکند حال آنکه کار در مبارزه سوسیالیستی اصلی ترین و تعطیل ناپذیرترین وظیفه هر کمونیستی هست که باید اکثریت قاطع نیروی تشکیلاتی ما را به خود اختصاص دهد، دوم اینکه او در خود جنبش دموکراتیک به نوعی همتراز بودن نیروها و گرایشات همسو در مبارزه عمومی باور دارد و سوم اینکه مطلقا صحبتی از مسئله هژمونی درین بلوک دموکراتیک نمیکند. تو گویی با یکسری "توافقات متمدانه" این مسئله حل شده و همه بطور مساوی در کنار یکدیگر مبارزه خواهند کرد. اما این سناریو کاملا تخیلی هست و در جریان مبارزه مشترک اقلشار و طبقات گوناگون هیچ همترازی وجود ندارد. در همین زمینه من بارها به مسئله طرح ناگزیر هژمونی، مستقل از تمایل و یا اراده شرکت کنندگان در یک مبارزه مشترک و عمومی ضد استبدادی، اینکه هیچ خلانی درین زمینه ممکن نیست و

قطعا یکی از نیروها خط راهبردی محوری خود را تحمیل کرده و تلاش میکند تا آن را بمثابه " هدف مشترک" و نماد " منافع عمومی" مقبولیت بدهد، پرداخته ام ولی کمی توضیح خالی از فایده نیست.

3- هژمونی و بلوک طبقاتی

رجوع به مفهوم هژمونی عمدتاً در سوسیال دموکراسی روسیه و ناگزیری اتحاد کارگران با دهقانان و دیگر اقشار تحت ستم تزاریسیم جایگاه ویژه ای پیدا کرد. بلشویکها نیز دوتاکیته را فرموله کردند: ابتدا با همه دهقانان علیه تزاریسیم، سپس با دهقانان تھی دست برای سوسیالیسم، و در هر دو مرحله تشکل مستقل، تلاش بیوقفه برای کسب هژمونی و عدم امتزاج با اقشار غیر کارگری. سرعت انقلاب و پیروزی نسبتاً سریع انقلاب سوسیالیستی ویژگی شرایط روسیه را نشان میداد. (2) گرامشی با بسط مفهوم هژمونی، با درک درست تفاوت نحوه اعمال سلطه طبقه حاکم در روسیه و اروپای غربی، که با ضعف شدید جامعه مدنی در اولی و قدرت و سهم بالای نهادهای مدنی در اروپا مشخص میشود، اعمال حاکمیت را نه فقط تحمیل سلطه از طریق دستگاه قهر دولتی، بلکه از طریق برقراری سلطه "فرهنگی - اخلاقی" بواسطه کل دستگاههای ایدئولوژیک طبقات حاکم، نبرد برای سرنگونی بورژوازی و برآمد قدرت کارگری را به مسئله ی هژمونی نظری - سیاسی در تقابل با این نهادها، پیوند میزند. او میگفت که در جوامع اروپای غربی تصرف قدرت، بدون این که از قبل هژمونی طبقه کارگر کسب شده باشد، قابل تصور نیست. این یعنی بدون تأمین يك نقش مسلط راهبردی در درون بلوک تاریخی پیشنهادی گرامشی که نه تنها قادر به دفاع از منافع مشترک طبقات خاص باشد، بلکه پاسخی پرولتری به کل بحران مناسبات اجتماعی سرمایه داری ارائه دهد، یعنی نشان دهد که در عین حال منافع طبقه کارگر در راستای منافع عمومی یک جامعه نوین و واقعا متمدن هم هست، قابل تصور نیست. او برین نظر بود که انقلاب آتی دیگر تنها يك انقلاب اجتماعی نیست، بلکه به طرز جدایی ناپذیری يك "رفورم فکری و اخلاقی" هم هست. این دیدگاه تز مهمی را در چگونگی پیوند برآمد انقلابی، تصرف قدرت و نظریه مارکسیستی "زوال دولت"، مطرح میکند؛ ساختن استخوان بندی دستگاه دولتی کارگری در حین برآمد انقلابی. درینجاست که گرامشی نظام شوراها را به انقلاب و دولت نوین پرولتری پیوند میزند. استراتژی "جنگ فرسایشی" در مقابل "جنگ موضعی"، در همین راستا جای میگیرد: "شاهزاده ی مدرن باید، و جز این نمیتواند، که مبلغ و سازمانده رفرمی روشنفکری و اخلاقی باشد که به معنای خلق قلمرویی برای توسعه ی بعدی اجتماع ملی - مردمی است و سمت و سوی آن تحقق شکل برتر و تام تمدن مدرن است برای من مفهوم جبهه ی متحد چنین معنایی دارد... ایلچ اما فرصت آن را نیافت که این فرمول را بسط دهد "(یادداشتهای زندان - به نقل از جلد دوم کلیات آثار گرامشی به انگلیسی) (3)

بنابر این ایده هژمونی از نگاه گرامشی قبل از هر چیز مفصل بندی يك بلوک تاریخی حول محور يك طبقه هست، و نه آنطور که پوپولیسیم نوین مطرح میکند یعنی جمع جبری اقشار تحت ستم و ناراضی از سلطه سرمایه مالی حاکم. اگر این نکته محوری را از تفکر گرامشی برداریم نه تنها با یک آش شل قلمکار روبرو خواهیم شد بلکه به باتلاق اوروکمونیسیم و امثال جیورجیو ناپولیتانو، درمی غلطیم. (4) او نیز طرفدار "پیگیر" پیشبرد "رفورم فکری - اخلاقی" در یک بلوک متحد بود اما بدون نقش محوری طبقه کارگر و در نتیجه بدون داشتن هدف برقراری یک حکومت کارگری! درین زمینه گفتگوی او با اریک هابزبام که تحت عنوان "مصاحبه در باره حزب کمونیست ایتالیا" در ژانویه 1976 بواقع یک جزوه مرجع در تبدیل تزه های گرامشی به عنصر سازش طبقاتی به منظور کمک به سرمایه داری برای خروج از بحران و جلوگیری از "تلاشی جامعه" است. در واقع کافیسیت "لنینیست بودن" را از آنتونیو گرامشی بگیرد تا او را به یک ناپولیتانو سوسیال لیبرال خدمتگزار سرمایه بزرگ تبدیل کنید: یعنی تشکیل یک بلوک هژمونیک بظاهر شبیه آنچه گرامشی پیشنهاد میکند اما بدون محوریت طبقه کارگر در آن!

اگر این نکته محوری را از تفکر گرامشی برداریم نه تنها با یک آش شل قلمکار روبرو خواهیم شد بلکه به باتلاق اوروکمونیسیم و امثال ناپولیتانو، از رهبران حزب کمونیست سابق ایتالیا و "دمکرات" فعلی که با پشت پا زدن به تمام اصول سوسیالیسم و کمونیسم به ریاست جمهوری ایتالیا رسید! او نیز پیشبرد "رفورم فکری - اخلاقی" در یک بلوک متحد بود اما بدون نقش محوری طبقه کارگر و هدف برقراری یک حکومت کارگری! در واقع کافیسیت "لنینیست بودن" را از آنتونیو گرامشی بگیرد تا او را به یک جیورجیو ناپولیتانو سوسیال لیبرال خدمتگزار سرمایه بزرگ تبدیل کنید: یعنی تشکیل یک بلوک هژمونیک از نوع آنچه گرامشی پیشنهاد میکند بدون محوریت طبقه کارگر در آن!

درست به همین دلیل است که رفیق محسنی با وجود نقل قولهای متعدد از متفکران مختلف چون تروتسکی، ارنست مندل و رفیق گرامی ما دانیل بن سعید، قادر نیست حتی یک کلمه در تائید "جنش دو پا" ی کارگری و دموکراتیک پیدا کند. تمام این نقل ها تنها و تنها برای تاکید به لزوم توجه به سطح مبارزه و نادیده نگرفتن وظائف و تکالیف بورژوائی؛ که هیچکس با آن مخالفتی ندارد، می باشند. تاکیداتی که برای احتراز از "کارگر زدگی" و بی توجهی به اهمیت مطالبات عمومی غیر سوسیالیستی در صفوف انترناسیونال چهار بودند. این متفکران در هیچ کجا، حتی یک جمله از ضرورت تشکیل فوروم دموکراتیک در کنار و به موازات بلوک سوسیالیستی سخن نگفته اند. اما رفیق حشمت ما این رسالت را دارد که با

کیبی برداری" از "فورومهای اجتماعی جهانی" (که جایگاه و هدفی بکلی متفاوت با یک بلوک دموکراتیک در یک کشور را دارند) این "کمبود" را با طرح موکد تشکیل فورومهای دموکراتیک به موازات مبارزه سوسیالیستی جبران کند! من درینجا از رفیق محسنی با اصرار درخواست میکنم که لطف کرده و نقد خود به "سکنا ریسوم نوع لنینی"، که همه این متفکرین یاد شده خود را به او منتسب میکنند ارائه دهد. چون لنین تنها متفکری هست که نه تنها و بهیچوجه من الوجوه "حرکت روی دو پای دموکراتیک و سوسیالیستی" را تجویز نکرده که هیچ، صراحتاً بر علیه آن و دقیقاً در جهت "عدم امتزاج طبقات بمنظور تقویت همان مبارزه عمومی ضد استبدادی" رهنمود میداد، ارائه دهد و انقدر ما را به وجود تکالیف حل نشده بورژوائی رجوع ندهد. تکرار میکنم؛ هیچ رابطه اتوماتیکی بین وجود این تکالیف، وظائف بی پاسخ مانده انقلاب بورژوائی و الزام به تشکیل فوروم یا جبهه دموکراتیک ضد استبدادی در کنار یا به موازات مبارزه سوسیالیستی وجود ندارد و این تنها در ذهن رفیق محسنی و دوستان اندکش به یک رابطه ارگانیک تبدیل شده است. (5)

من در نوشته پیش یادآور شدم که چنین فورمولی در هیچکدام از رهنمودهای رهبران تاریخی پرولتاریا، حتی در دوران انقلابات بورژوائی بعنوان هدف مرحله اول یک جنبش بزرگ ضد استبدادی - اجتماعی وجود نداشته پس پرسیدنی است که این نظر رفیق ما از کجا سرچشمه میگیرد؟ به نظر من این "نظریه دوپا"یی ساخته ذهن رفیق محسنی و همفکران او هست که آشکارا تحت تاثیر تئوریهای پوپولیسم نوین تئوریزه شده توسط ارنستو لاکلائو و شانتال موفه هستند و تلاش میکنند تا آن را با سس مارکسیستی به خورد ما بدهند. کمی توضیح لازم است.

با شکستهایی که جنبش کارگری با تهاجم نئولیبرالی نوع ریگانی-تاچری، متحمل شد، توام با فروپاشی اردوگاه شوروی از یک طرف و تغییر ترکیب اقشار مختلف کارگران صنعتی و خدماتی در اثر گسترش و همه گیر شدن نتایج انقلاب صنعتی سوم و رشد اتوماسیون در همه حیطه های تولید و بخصوص کاهش نقش محوری یکی ازین اقشار در هدایت جنبش عمومی کارگری، (نقشی که توسط کارگران متالورژی در دهه های بعد از جنگ جهانی دوم ایفا شده بود)، از طرف دیگر، شک و تردید در اهمیت عددی و بخصوص نقش رهبری طبقه کارگر که با یک حمله ایدئولوژیک سراسری، هم از چپ آنارشیست و هم از راست سوسیال دمکرات یا بورژوا، در دهه هفتاد میلادی آغاز شده بود در دهه های 80 و 90 به اوج خود رسید. بروز جنبشهای مختلف اجتماعی مانند جنبش سیاهان، بومیان آمریکای لاتین، فمینیستها، طرفداران محیط زیست و.... در تقابل با شکل خشن نئولیبرالی انباشت سرمایه و بویژه جهانی شدن نئولیبرالی سرمایه داری تحت هژمونی مطلق سرمایه مالی - بانکی، در کشورهای مختلف، بویژه در آمریکای لاتین، از یک طرف نقش پرولتاریا را زیر سوال برده و از طرف دیگر همتراز بودن جنبشهای مختلف موجود علیه سلطه نئولیبرالی سرمایه داری از طرف این متفکران مطرح شد که مشخصه اصلی این طرز تفکر هست. مدافعان این نظریه تا آنجا پیش میروند که حتی به جای اتحادیه های کارگری، "اتحادیه های جنبش های اجتماعی" را مطرح میکنند یعنی حتی در حیطه مبارزه اقتصادی، آنجائی که کارگران بکلی تنها بوده و در برابر کل سرمایه داران کوچک و بزرگ (که میتوانند خیلی هم، برای مثال، فمینیست، مدافع محیط زیست و حقوق بومیان هم باشند) قرار میگیرند، نیز بر امتزاج کارگران و اقشار تحت ستم دیگر تاکید دارند و استقلال طبقاتی - تشکیلاتی کارگران را به فراموشی می سپارند.

دانیل بن سعید، در دفاع از نظریه لنینی - گرامشی ای هژمونی، بخوبی این طرز تکرار فورمولبندی کرده است :

" در پایان دهه ی 1970، ارجاع مغشوش به مفهوم هژمونی مدعی بود که نه تنها به شرایط کنونی تغییر انقلابی پاسخ میدهد، بلکه خلا بازمانده از انحلال بدون آزمون دیکتاتوری پرولتاریا را نیز پر میکند. درین دوره مارکسیسم ارتدکس دولتی یا حزبی از نفس افتاده بود. این مسئله دوباره در دهه 1990 در بستری متفاوت سر بر آورد. ارنستو لاکلائو و شانتال موفه، برای گشودن رخنه ای در افق مسدودی که نئولیبرالیسم پیروزمند ترسیم کرده بود، تفسیر آن را منحرف کرده، و آن را زنجیره ای از کنشگران بدون یک حلقه نیرومند، یا ائتلافی از سوژه های اجتماعی تصور کردند که تبعیت از تضادی معروف به اصلی را بر نمی تابند.

هژمونی انحصاری یک طبقه درون ترکیبی از ائتلافها که کم و بیش تاکتیکی و متغیر هستند، از این پس با "حلقه های هم ارز زنجیر" جایگزین شد. برای یافتن یک پروژه ی هژمونیک چپ گرایانه ی جدید، مبارزات علیه تبعیض جنسی، نژادپرستی، تبعیض و آسیب های بوم شناختی از نظر کارگران به هم پیوند میخورند. مشکل در چگونگی این پیوند بود..... لاکلائو گونه ای استراتژی را در نظر دارد که مقوله طبقه در آن حفظ شده است در عین حال تلاش می کند طبقه را با چندگانگی هویت هایی که توسط جنبشهای اجتماعی جدید نمایندگی میشوند، آشتی داده و آن را حلقه ای از یک زنجیره ی شمارشی (جنبشهای نژادی، جنسیتی، قومیتی و غیره ... "بدون از یاد بردن جنبش کارگری خوب و کهنسال"!) در نظر بگیرد..... اما مفهوم مارکسیستی طبقه به سختی ممکن است در این زنجیره ی شمارشی جای بگیرد. پرولتاریا هر اندازه رضایت دهد به حلقه ای ساده از یک زنجیر تبدیل شود، به همان اندازه نقش ممتاز خود را از دست خواهد داد. یک استراتژی آلترناتیو تلاش میکند تا مفهوم طبقه کارگر را رفیق کرده با خطر اینکه آن را در گدازه

مزدبگیران بدون حد و مرز یا کل مردم، تحلیل برده و بدینوسیله به شیوه ای دیگر کارکرد استراتژیک طبقه کارگر را از او بگیرد. بنابراین "جنبشهای اجتماعی جدید" به طور جدی تعریفی از سوسیالیسم که بر مرکزیت طبقه کارگر و انقلاب به معنای اخص آن بنا شده است را به چالش می کشند" بن سعید، ضمن یادآوری و تأیید انتقاد اسلاوی ژیزک به این مفهوم اقشار و طبقات همتر از در "جنبشهای اجتماعی جدید" اضافه میکند که "به عبارت دیگر نه مبارزه طبقاتی قابل حل شدن در فرنگ هویتها یا در مقولات اجتماعی قابل حل است و نه هژمونی در لیست هم ارزی ها به سبک [ژاک] پرور (6)" (همانجا - ص 136 - 137 تاکید از منست - با اصلاح ترجمه نشر بیدار، که در بعضی نکات دقیق نبود).

درینجاست که مفهوم طبقه کارگر آنقدر بسط پیدا میکند که به "مولتی تود" ("انبوه - خلق") تبدیل شده و همه اقشاری که با نولیبرالیسم در تعارض هستند همتر از طرفداران سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی قلمداد میشوند و آش شله قلمکاری به جای سوسیالیسم به خورد طبقه کارگر و متحدانش داده میشود! ما در حقیقت با تجدید حیات "خلق" بعنوان محرک اصلی تغییر روبرو هستیم و برای همین هم به آن به درستی پوپولیسم نوین میگویند.

رفیق محسنی ما هم که در تعریف مارکسیستی طبقه کارگر، به سبک اگنومیستها مو را از ماست بیرون میکشد، وقتی به مسئله ائتلاف با اقشار غیرپرولتری میرسد، ناگهان لاکلاو را به جای مارکس می نشاند و عملاً به همتر از نگاشتن همه طبقات میرسد و کوچکترین اشاره ای به مسئله حیاتی هژمونی نمیکند.

یادآوری میکنم؛ چنانچه بارها متذکر شدم حتی در دوران پیشین، یعنی فاز اول سرمایه داری امپریالیستی، که هنوز سرمایه داری جهانی نشده و نسبت به حال حاضر انبوه باز هم بزرگتری از تکالیف ناتمام بورژوائی بر دوش طبقه کارگر و متحدانش افتاده بود، رهبران بزرگ جنبش کارگری و بطور خاص لنین، ضمن تشخیص وظائف تخطی ناپذیر و اجتناب ناپذیر دموکراتیک، نقش حق رای عمومی در مبارزه برای دموکراسی کارگری و سوسیالیسم بطور مشخص علیه این "امتزاج" و هم سنگ بودن مبارزات ضد سرمایه داری برای حرکت به طرف سوسیالیسم و دیگر وظائف دموکراتیک و ملی، بودن موضع صریح داشتند. نه گرمشی، نه روزا لوکزامبورگ، نه تروتسکی، نه حتی هوشی مین یا مائو تسه دون، هرگز از چنین فرمولی استفاده نکرده و تنها و تنها با کسب رهبری در دست کمونیستها حاضر به ایجاد و شرکت در ائتلافات و جبهه های رهائی بخش میشدند. در میان رهبران شناخته شده دوران پیشین این تنها استالین بود که به انحلال استقلال احزاب کمونیست و درهم آمیزی با نیروهای غیرکارگری در مبارزه ضد استبدادی - ضد امپریالیستی موجود آن زمان "فرمان" داد که خوشبختانه، بر خلاف احزاب دنباله روئی چون حزب کمونیست مصر و سودان، برای مثال، نه کمونیست های چینی و نه ویتنامی چنین چیزی را نپذیرفتند و بدان تن ندادند. قصد من باز کردن دوباره این بحث نیست و خواننده کنجکاو میتواند به مقالات پیشین مراجعه کند.

برای من مثل روز روشن است که رفیق محسنی میخواهد از "شرایط ویژه ایران" نقبی به سازماندهی دویایه خود بزند بی آنکه توضیح دهد چرا، چنین پیشنهادی در روسیه با آن نظام نیمه امپریالیستی - نیمه فئودالی خود و انبوهی از تکالیف ناتمام بورژوائی از جانب انقلابیون وقت داده نشد و چرا بلشویکها، که انقلاب "ناقابلی" چون اکتبر را رهبری کردند نه تنها علیه چنین سازماندهی موازی سخن گفتند بلکه هرگز هم چنین سازماندهی ای را در هیچ کجای آسیا تجویز نکردند و همواره بر لزوم سازماندهی جداگانه و متمایز طبقه کارگر هم در مبارزه دموکراتیک و هم در مبارزه سوسیالیستی تاکید کردند. رفیق حشمت ما گریبان خود را صرفاً با "لزوم سازماندهی جدید" با توجه به "ویژگی شرایط ایران" خلاص کرده و اتفاقاً با نادیده گرفتن "تحول ویژه" ای که در اقشار میانی جامعه ایران و روشنفکران وابسته به آن، در اثر شکست انقلاب بهمن، فروپاشی اردوگاه شوروی و سایر تحولات جهانی صورت گرفته و آنها را آشکارا در جایگاه ضدیت با هر تحول انقلابی توده ای - کارگری که بالقوه "خطر جاری شدن سیل به جای باران" را در خود دارد، قرار داده است، به سراب اتحاد دراز مدت با آنها در یک "فوروم دموکراتیک" دخیل بسته است. برای اینکه ما این تحول واقعی و نه تخیلی در "شرایط ویژه ایران" را نه فقط بطور تئوریک بلکه در عمل واقعی هم نشان دهیم بد نیست که حافظه رفیق ما را کمی تازه کنیم.

4- نگاهی به تجارب تاکتونی همکاریهای بلوکههای مختلف موجود در ابوزیسیون

سالها پیش، در سال 2004، تلاشی برای ایجاد یک بلوک از جمهوریخواهان دمکرات، لائیک و سرنگونی طلب، که با اصلاح طلبان حکومتی مرزبندی محکمی داشته و طرفدار گذار از جمهوری اسلامی بودند، از جانب نیروهای مختلف صورت گرفت. رفقای راه کارگر به این تلاش پاسخ مثبت دادند، بویژه رفیق محسنی و همفکرانش، با شور و شوق این امر را گامی اساسی و پایه ای در ایجاد فوروم دموکراتیک مورد نظر خود دانسته و با شور و شغف از شرکت در اجلاس رسمی تدارک مفاد منشور آن دفاع کردند. برای امثال من کاملاً روشن و مبرهن بود که با توجه به مباحثی که در طول ماهها بحث و گفتگو، پیش از تشکیل این اجلاس، صورت گرفته بود، این حرکت تلاشی برای ایجاد بلوکی از طرفداران تحول دموکراتیک بورژوائی با مرزبندی محکم علیه هر نوع جهت گیری "غیر واقعی و ماجراجویانه" برای فرار رفتن از

مناسبات سرمایه داری در ایران بود و ازین نظر شرکت کمونیستها و کسانی که باور به مبارزه و حرکت به سوی سوسیالیسم از همین امروز دارند نه تنها جائز نبود بلکه این، با درس گرفتن (ببخشید "کپی برداری" به زبان رفیق حشمت محسنی!) از تجربه روسیه و چین، به مختل کردن کار این دمکراتهای بسیار ناپیگیر خواهد انجامید و ما باید تلاش خود را بر روی اتحاد بزرگ طرفداران سوسیالیسم متمرکز کنیم. نتیجه آن شد که همه میدانند.

گردانندگان اصلی این اجلاس که در آن نقش آقایان ناصر پاکدامن، مهرداد وهابی، ناصر مهاجر، شهرام قنبری و رضا اکرمی بسیار برجسته بود، با انواع ترفندهای پارلمانتاریستی سعی در به بیرون راندن طرفداران سوسیالیسم و محدود کردن دامنه حرکت به "جمهوریخواهان دمکرات و لائیک اصیل" نمودند که صد البته چنین "اصالتی" در طرفداران سوسیالیست انقلابی و کمونیست پیدا نمیشود. آنها در جمعبدی پیشنهادی خود حتی از بکار بردن "عدالت اجتماعی" به بهانه اینکه این اسم مستعار سوسیالیسم است اکراه داشتند! رفیق محمد شالگونی که، پیش از آن خود از طرفداران شرکت درین اجلاس بود در مقاله ای که پس از آن در آرش منتشر کرد لب کلام و مورد اصلی اختلاف را چنین بیان کرد. او نوشت: ".... دوم - مسئله مربوط به قید "اعلامیه" حقوق بشر بود که به نظر من آوردن آن در سند جز دعوت از هواداران سوسیالیسم به کنار گذاشتن اعتقادشان، معنای دیگری نمیتوانست داشته باشد. زیرا در آن اعلامیه حق مالکیت خصوصی جزو اصول پایه ای و غیرقابل نقض حقوق بشر شمرده شده، درحالیکه الغای مالکیت خصوصی یکی از هدفهای اعلام شده همه طرفداران سوسیالیسم است. پیشنهاد من این بود که به جای اشاره به "اعلامیه" حقوق بشر، تک آزادی ها و حقوق بنیادی افراد شمرده شوند. این پیشنهاد از طرف دیگران پذیرفته نشد. ولی مسلم بود که این مسئله یکی از موارد اختلاف است. اما در موقع باز نویسی اشتراکات، آقایان ناصر پاکدامن و ناصر مهاجر، تعهد به "اعلامیه جهانی حقوق بشر" را جزو اشتراکات آوردند و در مقابل اعتراض من، جواب آقای پاکدامن این بود که "تو میخواهی یک نفره حق و تو داشته باشی؟" (نشریه آرش - ویژه نشست جمهوریخواهان لائیک در پاریس. ص 59 - تاکید از منست) نتیجه طبیعی چنین اصراری، خروج رفقای راه کارگر (7) و همه کسانی بود که برخلاف "اعلامیه جهانی حقوق بشر" دست پخت سازمان ملل زیر سلطه آمریکا، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را جزو حقوق پایه ای بشر نمیدانند و در نتیجه با ماده 17 این بیانیه مخالفت آنتاگونیستی دارند! این اجلاس اولین تجلی عدم امکان فعالیت مشترک متشکل درازمدت بین نیروهای دمکرات و کمونیستها در ایران بود. روشن شد که توقع هر نوع "گذشت" از جانب جمهوریخواهان دمکرات در راستای همکاری با مخالفان مالکیت خصوصی سرابی بیش نیست و اتفاقا این دمکراتها، آگاهانه و عامدانه مفادی را در منشور خود قرار میدهند که بمثابة سدی برای ورود کمونیستها و دیگر نیروهای ضد سرمایه داری عمل کند و درین امر اصلا شوخی ندارند. این ماجرا بی تردید شکست عملی بزرگی برای طرفداران فوروم دمکراتیک بود و رویاهای رفیق محسنی و رفقایش را بر باد داد.

بر فرض هم اگر "مشترکات" در منشور انعکاس پیدا می کرد در اولین برخورد به جنبش کارگری و خواسته های دراز مدت آن، تضادها اوج میگرفت. آیا واقعا فکر میکنید که این فوروم دمکراتیک حاضر به دفاع از "مدیریت کارگری، اداره شورائی" کارگران هفت تپه و مخالفت با خصوصی سازی های انجام شده درخواستی آنها و دیگر کارگران هپکو، معادن کرمان، فولادسازی اهواز و.... میشد؟ قطعاً نه. ندیدید که با طرح شعار "مبارزه با سرمایه داری نئولیبرالی در ایران و جهان" از جانب دانشجویان چپ چه توفانی از اعتراض از جانب لیبرال دمکراتها بلند شد؟ از جمله اکثریت حزب کمونیست کارگری و شخص حمید تقوایی! چرا؟ چون همانطور که رفیق گرامی من شهاب برهان در جمعبدی خود از همان تجربه اجلاس 2004 به خوبی متذکر شده:

"مبارزه ضداستبدادی اگر چه فی نفسه یک مبارزه بین طبقات نیست و مبارزه همگانی طبقات علیه استبداد هست، اما هریک از طبقات و هر یک از لایحه های آن بخاطر منافع مختلف، با اهداف مختلف، و با شیوه های خاص خود درین مبارزه همگانی شرکت میکنند. قصد هر یک از آنان از مبارزه با استبداد، تامین منافع خودشان است و به این دلیل با یکدیگر ناهمسانی ها و ناهمسازیهای پیدا میکنند که باعث بروز کشاکشها و اختلافات میان خود میشود. قالب این اختلافات و کشاکشها اگرچه مبارزه عمومی با استبداد است، اما مضمون آن، مبارزه طبقاتی بر سر آزادی و دمکراسی است." (شهاب برهان - همانجا ص 69- تاکید از من است)

این به فارسی ساده و روشن یعنی همان رهنمود ملال آور لنین؛ کمونیستها برای پیشبرد درک و اهداف مشخص خود از مبارزه طبقاتی می بایستی تلاش کنند تا نیروهای کارگری حتی در مبارزه دمکراتیک ضداستبدادی خود را مستقل و متمایز از همه اقشار و طبقات دیگر سازمان دهند. مسئله اصلی درین مبارزه دمکراتیک اینست که گفتمان کدام طبقه خط غالب درین راه را پیدا میکند. همانطور که پیشتر ذکر کردم، هیچ "توافق یا منشور متمدنانه" یا "جنٹلمن مابی" نمیتواند بر واقعیت مبارزه طبقات مختلف برای کسب هژمونی پرده بیفکند. فعالیت متشکل و مشترک نیروهای کارگری با اقشار غیرکارگری تنها موجب میشود که آسیب بیشتری به روابط مابین این نیروها وارد شود و برای همین هم بود که لنین میگفت که امتزاج نیروهای پرولتری و غیر کارگری به جای تقویت مبارزه ضداستبدادی آن را تضعیف خواهد کرد.

ائتلافهای موردی و حمایت از خواسته های واقعا دمکراتیک آنان آری، تشکیل بلوک مشترک خیر! تنها و تنها در صورت تامین هژمونی کارگری و از موضع قدرت میتوان با آنان وارد ائتلاف های موردی تشکیلاتی شد و، به زبان لنین، تلاش کرد تا آنها را به سطح دمکراسی بپیگیر بالا کشید.

اما درینجا رفیق حشمت ما میتواند بگوید که آن تجربه به خاطر تفکر و رفتار امثال آقایان وهابی - مهاجر - اکرمی و مانورهای خصمانه این نوع "سوسیالیستها"ی بورژواالیبرال شده، شکست خورد و نباید آن را تعمیم داد. در پاسخ ما او را از یک طرف به رفتار انحصارطلبانه و مشابه همین گرایشات در داخل کشور و در جریان جنبش ضداستبدادی علیه احمدی نژاد و جریان موسوم به سبز رجوع میدهیم که ذره ای "گذشت" در اعتلای شعارها از "یاحسین میرحسین" و "مرگ بر دیکتاتور" به سرنوینی کل نظام جمهوری اسلامی از جانب این طیف دیده نشد و در همه جا، حتی در خارج از کشور حتی آن بخش که "گذر از نظام" را می پذیرند، آنها صف خود را از کمونیستها و سوسیالیستهای انقلابی و طرفداران **سرنوینی انقلابی** نظام حاکم جدا کردند و هیچ "فوروم مشترکی" را پیشنهاد نکردند. در جریان مسافرت روحانی به پاریس هم چنین روحیه ای را در اکثریت بزرگ این نیروها مشاهده کردیم که حاضر به هیچ حرکت مشترکی با ما نشدند. مثل روز روشن است که این گرایشات "باران میخوانند و نه سیل". در تحلیل نهائی گرایش آنها به ائتلاف با جناحهای بورژوازی "عاقل" و اصلاح طلب چه حکومتی و چه خصوصی و امثالهم بسیار بیشتر از نزدیکی با کارگران و نیروهای کارگری هست.

اما اگر رفیق ما باز هم قانع نمیشود ما توجه او را به نتایج دهمین اجلاس "جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران" که در ماه مه امسال برگزار شد جلب میکنیم. در یک جمعیتی از "خط قرمز" های این اجلاس چنین میخوانیم: "حاضرین ضمن تاکید بر پذیرش تام و تمام حقوق مندرج در اعلامیه جهانشمول حقوق بشر و اسناد الحاقی آن، با هرگونه اعمال خشونت، از درون خانگی تا برون خانگی، از فرقه ای تادولتی، ار ملی تا بین المللی، از ترور تا شنیع ترین نوع جنایت؛ قتل عمد دولتی، مخالفند." (به نقل از گزارش جواد قاسم آبادی در 22 ماه مه 2020) یعنی با یک فاصله چهارده ساله همان لزوم التزام به مالکیت خصوصی، از خطوط قرمز و شروط همکاری قلمداد شده، و این بار مخالفت با "خشونت در هر شکلی" به آن اضافه شده است. یادآوری میکنم که حتی در همان بیانیه حقوق بشر مورد ارجاع، "حق قیام علیه استبداد حاکم" به رسمیت شناخته شده و قیام هم "معمولا" با خشونت از دو طرف توأم میشود، ولی حالا پذیرش پاسیفیسم مطلق را هم به قبول حق مالکیت خصوصی بعنوان یکی از حقوق بشر اضافه کرده اند. یعنی این که دوستان دمکرات و لائیک ما کمونیستها را فقط کت بسته میخوانند و لاغیر!

کوتاه سخن اینکه نه تنها به لحاظ اصولی تشکیل فوروم دمکراتیک به موازات فوروم سوسیالیستی مجاز نیست بلکه در شرایط ویژه ایران که موردتاکید رفیق محسنی هست، خود دمکراتهای ما حاضر به هیچ همکاری سازمان یافته درازمدت با نیروهای چپ انقلابی نیستند مگر با بالهای بسته یعنی با پذیرش بی قید و شرط هژمونی گفتمان آنها. چنین حرکتی چه بطور اصولی و چه بطور مشخص نادرست و ناشدنی هست. آنچه میماند حمایت مستقل ما از اهداف مبارزه ضداستبدادی و خواسته های دمکراتیک اقلیت غیرکارگری و همکاریهای تاکتیکی است.

گذشته ازین، رفیق محسنی درین مقاله چندین "لگد تئوریک" هم نثار من کرده که من، تا جایی که بشود بطور مختصر به آنها پاسخ میدهم. یکی ازین انتقادات پیداکردن "رگه استالینی" در من هست که از مخالفت من با فورومهای دمکراتیک ناشی میشود. آنهم در منی که، در میان اتهامات مختلف، از جمله بعلت دفاع از حق گرایش و مبارزه ایدئولوژیک علنی، به جرم داشتن "گرایشات تروتسکیستی" توسط رهبری استالینیست راه کارگر در آن سالهای شصت، به همراه همفکران آن روزگار، اخراج شدم و رفیق حشمت محسنی و همفکرانش، بر خلاف تعدادی از رفقای تشکیلاتی شان، حتی انگشت کوچکشان را در دفاع از ما تکان ندادند. بگذریم، هدف تنها یادآوری سابقه نه چندان دمکراتیک کسانی هست که فریاد وادمکراسی هایشان امروز گوش فلک را کر کرده است.

من دربالا یادآور شدم که اتفاقا در بین رهبران سرشناس جنبش کارگری استالین بدترین نوع جبهه ها و فورومهای دمکراتیک را پیشنهاد میداد و حتی کمینترن، این اتحاد بین المللی سوسیالیستهای انقلابی و کمونیستها را فدای ائتلاف با بورژوازی امپریالیست نموده آن را منحل کرد! اشاره رفیق محسنی احتمالا به پرائتز "رادیکالیسم" دوران مبارزات ضد فاشیستی استالینیستها در دهه سی در آلمان هست. من درینجا وارد این مورد استثنائی خط استالین که با شعار "سوسیال فاشیستها" وارد معرکه شد، نمیشوم ولی، ضمن نادرست و چپ روانه دانستن این شعار، یادآوری میکنم نباید فراموش کرد که سهم سوسیال دمکراتهایی که سیزده سال پیش از آن، متحد با یونکرها هلهله کنان در سرکوبی انقلاب کارگری و قتل روزا لوگزامبورگ و لیبکنشت شرکت کرده بوده و کوچکترین تمایل یا آمادگی ای برای همکاری با کمونیستها از خودشان نشان نمیدادند که هیچ، درست مثل دوران انقلاب شورائی سال 20-1919 سعی در ائتلاف با نیروهای دیگر داشتند، درین شکست اگر بیشتر از استالینیست ها نباشد کمتر هم نیست. اما از آنجا که این تنها موردی هست که استالین

دچار "چپروی" شده و در همه جای دیگر بدترین نوع انحلال تشکلات کمونیستی و ادغام در جبهه ها و جنبش عمومی بورژوائی را تبلیغ میکرد، این مورد ویژه اتفاقاً "گروه خونی استالینی" را نشان نمیدهد و برعکس این خطر رفیق محسنی هست که بیشتر به استالین نزدیک میشود.

5- شکل دولت حاکم بر ایران "شرقی" یا "غربی"؟

رفیق محسنی در جای دیگر به من اتهام می زند که به شکل دولت بورژوائی توجهی ندارم و برایم فرق نمیکند که دیکتاتوری باشد یا جمهوری دمکراتیک. من نمیدانم که رفیق ما از کجای نوشته های من چنین برداشتی را کرده است؟ شاید ازینکه من پافشاری میکنم که به هر رو برای برقراری "نه دولت نوع کمون" پرولتاریا می باید با یک انقلاب کارگری هرنوع دولت بورژوائی، خواه دیکتاتوری خواه دمکراتیک را در هم کوبیده و نظام شورائی را برپا سازد؟ آیا درینجا شیخ انقلاب دومرله ای در ذهن رفیق حشمت محسنی به رقص در نیامده است؟ درینمورد اعتراف میکنم که من صد درصد با این قول مارکس توافق دارم که کمون پاریس (و پس از آن انقلاب اکتبر) نشان داد که نمیشود هیچ دستگاه دولتی بورژوازی را همانطور که هست در جهت اجرای برنامه یک انقلاب کارگری به کار گرفت. میگوئید نه، راه دور نروید و به برزیل، بولیوی، ونزولا، اروگوئه، اکوادور، آرژانتین، هندوراس و... نگاه کنید که دست نخورده گذاشتن ماشین دولتی کهن و اکتفا کردن به پیروزی های انتخاباتی چه بلایی به سر جنبشهای پیشرو و سوسیالیستی آورد.

اما یک مکث کوچک درینجا لازم است. افسانه ای از جانب رهبری برنشتاینی انترناسیونال دوم در سطح جنبش کارگری، با استفاده از یک نقل قول خارج از بحث انگلس، شایع شده و آن اینکه انگلس در اواخر عمر خود در این ایده مارکس، یعنی لزوم درهم کوبیدن هرنوع و هر شکل دولت بورژوازی، تجدیدنظر کرده و "جمهوری دمکراتیک" میراث بورژوازی دمکرات را "همان شکل مناسب دیکتاتوری پرولتاریا" تلقی کرده است. بدین ترتیب جمهوری دمکراتیک، بدون پسوند، هم مورد استفاده بورژوازی دمکرات هست و هم پرولتاریای انقلابی! این ایده نادرست به تفصیل از جانب ژاک تکسیه مورد بررسی و تائید قرار گرفته و حال در پیرامون، مناسفانه، بدون بررسی از کنار آن رد شده است. من قطعاً مقاله جداگانه ای درینمورد خواهم نوشت و نادرستی این تفسیر (که البته بیشتر به جعل نظر انگلس شباهت دارد تا تفسیر آن)، و نقش تکسیه درین بد آموزی را نشان خواهم داد. درینجا، برای اختصار، تنها به یادآوری مواضع دو متفکر معاصر ما اشاره میکنم که با آنها **درینمورد** توافق کامل دارم.

دانیل بن سعید در بحثی با آلن بدیو، ضمن انتقاد از بی اعتنائی بدیو به دستاوردهای دموکراتیک مبارزات توده ای در دموکراسی های موجود اروپائی و انتقاد از فراخوان او برای عدم شرکت در انتخابات و عدم استفاده از امکانات دموکراتیک موجود در همین جوامع سرمایه داری، از زبان او می گوید:

"فرضیه کمونیستی اصلاً با فرضیه ی دموکراتیک و پارلمانتاریزم معاصر که به آن میانجامد، مطابقت ندارد. فرضیه کمونیستی، تاریخی دیگر و رخدادهایی دیگر را شامل میشود. ماهیت آن چیزی که مهم و آفرینشگر جلوه میکند و از طریق فرضیه کمونیستی توضیح داده میشود، با آن چه که تاریخ نگاری بورژوا دموکراتیک گزینش میکند، فرق دارد. دقیقاً به همین دلیل است که مارکس ... از هرگونه سیاست ورزی دموکراتیک فاصله میگیرد و با توجه به درسهای کمون پاریس بر این امر تاکید میکند که دولت بورژوائی، هر چقدر هم دموکراتیک باشد، سزاوار تخریب است." از زبان زمخت بدیو که بگذریم مهم اینجاست که **بن سعید با اصل لزوم نابودی دولت بورژوائی ولو دمکراتیک ترین آن که از جانب بدیو مطرح میشود مخالفت نمیکند**، بلکه از بادبو می پرسد: "ولی بعد از تخریب چه؟ لوح سپید، صفحه ی خالی، آغازی مطلق در شرایط محض رخدادی؟ چنان که گویا انقلاب مجموعه ی رخداد و تاریخ، عمل و فرایند، امر پیوسته و امر منقطع را در هم نمی بافت. چنان که انگار ما همیشه از میانه آغاز نمیکردیم. سوالی که توسط بدیو بی جواب باقی میماند استالینیسم و مائوئیسم است - البته بدون یکسان پنداشتن این دو." (معرفی آثار دانیل بن سعید - انتشارات بیدار - ص 72)

همانطور که می بینیم، انتقاد بن سعید بر پاسخ ناروشن بدیو درباره آنچه باید جایگزین دولت بورژوائی بشود تمرکز دارد و گرنه او به لزوم نابودی "ولو دمکراتیک ترین" دولت بورژوائی کوچکترین اعتراضی نمیکند. یادآوری میکنم که این بهیچوجه نکته جدیدی نیست و انگلس هم برین نکته تاکید داشت که هر چه دولت بورژوائی دموکراتیک تر باشد مبارزه طبقاتی پرولتاریا راحت تر، ژرف تر و گسترده تر انجام خواهد گرفت و در نتیجه پرولتاریا "طرفدار" جمهوری هر چه دمکراتیک تر بورژوازی است، اما تنها برای آن که پس از آنکه "به کف آوردن دمکراسی" (مانیفست) آن را به زیر کشیده و "نه دولت نوع کمون" را به جای آن به پا سازد (جنگ داخلی در فرانسه). پس برخلاف اتهام رفیق محسنی، من به تبعیت ازین نگاه بهیچوجه نسبت به شکل دولت بی تفاوت نیستم، اما در شرایط مبارزه برای سوسیالیسم و در چشم انداز درهم کوبیدن دولت بورژوائی مثل او فراخوان به امتزاج با افشار بورژوازی در مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک نداده و از کارگران و حقوق بگیران متحد آن دعوت میکنم که در هر مرحله ای، بدون استثنا، با سازماندهی مستقل خود

درین مبارزات برای کسب حقوق دمکراتیک و گذار به سوسیالیسم شرکت کنند. پذیرش حقوق دموکراتیک و مبارزه برای تحقق آنها بهیچوجه مترادف با التقات و امتزاج نیروها نیست. ما از الگوی لنین - گرامشی پیروی کرده، حفظ استقلال و اصل تلاش برای کسب هژمونی در این مبارزه را سرلوحه اقدامات خود قرار میدهیم.

اما یک اتهام دیگر رفیق محسنی درین زمینه برخورد "ابزاری" من به دولت است که گویا پیچیدگی و تحولات انواع دولتهای بورژوائی را نادیده میگیرم. درینجا باز هم من یادآوری ملال آور از تجارب و نظرات گذشته را برای روشن کردن " تجربه ویژه" ایران به کمک میگیرم. کمی بالاتر من، به تبعیت از گرامشی، تفاوت اعمال سلطه دولت در روسیه و ایتالیا را متذکر شدم. حال کمی مطلب را باز میکنم. انگلس می گفت که در تحلیل نهائی هسته اصلی دولت، دستگاه قهر و انحصار قهر در دست دولت هست. اما رابطه طبقه حاکمه با شهروندان تنها از طریق دولت برقرار نمیشود. دستگاههای ایدئولوژیک طبقه حاکمه در فاصله دولت و مردم، بویژه افشار میانی از طریق نهادهای جامعه مدنی برای تحکیم " عقل سلیم" عمل میکنند اما درجه تکامل و دخالت آنها در کشورهای مختلف متفاوت است.

"در شرق دولت همه چیز و جامعه مدنی بدوی و ژلاتینی بود. ولی در غرب رابطه ای واقعی میان دولت و جامعه مدنی برقرار بود و هر وقت دولت متزلزل میگشت، ساختمان مستحکم جامعه مدنی آشکار میشد. دولت صرفاً جداره ای خارجی بود که در پشت آن دستگاه محکمی از دژها و خاکریزها وجود داشت. البته تعدد آنها از یک دولت تا دولتی دیگر فرق می کرد." (کلیات آثار به زبان انگلیسی - جلد دوم - ص 865-866)

و این تفاوت، طبیعتاً در نحوه پیشرفت جنبش توده ای و انقلاب سیاسی - اجتماعی تاثیر مستقیم میگذارد. درین رابطه ما به تبعیت از گرامشی جدول را میتوانیم بدست دهیم :

غرب	شرق	
پیشرفته - مستحکم	بدوی- ژلاتینی	جامعه مدنی
متعادل	غالب	سلطه دستگاه دولت
موضعی	مانور	استراتژی پیشروی
کند و طولانی	سریع	میزان سرعت پیشرفت انقلاب

روشن است که هرچه ضخامت لایه های آن دسته از نهادهای مدنی ای که در خدمت بورژوازی به تبلیغ "عقل سلیم" بورژوائی و جا انداختن نظم حاکم به مثابه تنها راه ممکن زندگی کردن مشغولند بیشتر باشد و این دستگاههای ایدئولوژیک طبقه در معرفی منافع خاص بورژوازی بمتابه منافع عمومی موفق تر باشند، استفاده مستقیم از قهر دولتی کمتر خواهد بود. اما با این وجود هر گاه نظم کهن به خطر بیفتد، همواره این جنبه از دولت است که به میدان می آید و تمام قراردادهای، دستاوردهای دمکراتیک، آداب و اصول "همزیستی مسالمت آمیز" افراد در کنار یکدیگر را به کناری می زند و از بالای سر نهادهای مدنی با قهر آشکار معترضان را در هم میکوبد. در لحظه بحرانی که ادامه حیات نظم حاکم سرمایه داری را به خطر بیفکند، بورژوازی جایی برای نازک دلی و دمکراسی باقی نخواهد گذاشت، مستقل از اینکه درجه ژرفای دموکراسی و نهادهای دمکراتیک بورژوائی در چه حدی باشد. این بارها در تاریخ اتفاق افتاده است و از مثال در مضیقہ نیستیم. "راه حل" سرکوب مستقیم و بیواسطه همواره روی میز است. همین سال پیش بود که با ظهور نابهنگام جنبش جلیقه زردها در فرانسه و قهرآمیز شدن تظاهرات و غافلگیر شدن دولت مکران پس از اشغال خیابان شانزه لیزه و آتش زدن بانکها، که بواقع لرزه به جان کلان سرمایه داران انداخته بود، ما به جرعه ای ازین گرایش به قهر آشکار را شاهد بودیم، زمانی که لوک فری فیلسوف، وزیر آموزش و پرورش در دولت سارکوزی، درخواست کرد که مکران ارتش را به مصاف جلیقه زردها بفرستند! آنهم در فرانسه " مهد" حقوق بشر! دیکتاتوری و فاشیسم همواره در آستین بورژوازی خوابیده است. اما درجه سرعت رسیدن به این نقطه جوشی که بورژوازی شمشیر را از نیام برکشده بسته به بافت جامعه و بلوغ نهادهای مدنی هست.

بورژوازی ناقص الخلقه ایران هرگز نتوانست با ایجاد نهادهای مدنی ائتلافی را با افشار میانی جامعه ایجاد کرده و رنگ و روی دموکراتیکی به سلطه خویش بدهد. چه در دوران سلطنت دو پهلوی که با حزب رستاخیز به زیاله دانی تاریخ رفت و چه حالا. زبان گفتگوی شاه سابق با جامعه، ساواک و ارتش بود. امروز هم در کشوری که کارگر معترض را به گلوله و شلاق می بندند، معترض جنبش آبان 98 و مبارزین کرد و بلوچ را به اعدام محکوم میکنند، به چهره زنان "بد حجاب" اسید می پاشند و واضح است که نهادهای مدنی کاست روحانیت بهیچوجه در انجام وظیفه خود موفق نبوده اند. حال پرسیدنی است که مشخصات دولت در ایران به کدام نوع نزدیکتر است، نوع " شرقی" یا " غربی" ؟ آیا "ضخامت"

نهادهای مدنی در خدمت روحانیت و بورژوازی ایران آنقدر هست که دست یازیدن به قهر آشکار و بی واسطه را در درجه دوم قرار دهد؟ پاسخ هر ناظر بی طرفی قطعاً منفی هست و مادر ایران بیشتر با نوع "شرقی" و "ابزاری" خشن دستگاه دولت روبرو هستیم. این واقعیت حتی معضل ساختن نهادهای دموکراتیک جامعه مدنی را هم بر دوشهای کارگران و حقوق بگیران گذاشته است و این مسئله ای است که باید مورد توجه فعالین جنبش سوسیالیستی قرار گیرد. بنابراین استراتژی حرکت ما، طبق جدول بالا، می بایست بیشتر بر اساس نوع شرقی دولت به پیش برود.

درینجا بحث من در باره بلوک سوسیالیستی و فروروم دموکراتیک به پایان میرسد. موضوعات ناشی از تحول جنبش کارگری و وظیفه سترگ پیشبرد هر چه سریعتر اتحاد فراگیر طرفداران سوسیالیسم و حرکت به سوی اتحادهای کارگری در جهت اتصال حرکات پراکنده به یکدیگر و ایجاد نوعی کمیته اقدام یا جبهه واحد کارگری و... سنگین تر و اساسی تر از جدل بر سر ائتلاف با اقشار غیرپرولتاریائی هستند و من ارین به بعد سعی میکنم که انرژی خودم را روی این موضوعات متمرکز کنم و اقشار متوسط را به رفیق محسنی حواله میدهم!

بهروز فراهانی - 20 ژوئیه 2020

1- رجوع کنید به <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=78584> و برای خواندن مقاله رفیق محسنی رجوع کنید به

<https://www.rahkargar.com/index.php/siasitheoric/1597-2020-05-19-12-17-56>

2- من درینجا کاری به شکلی که روند تبدیل این دو مرحله به یکدیگر گرفت و لنین با تزه‌های آریل به آن پاسخ داد، ندارم. چون بطور مستقیم به بحث ما ربط ندارد. آنچه درینجا به بحث ما مربوط میشود این واقعیت بسیار مهم است که حتی در مرحله اول یعنی مرحله دموکراتیک انقلاب روسیه هم بلشویکها مخالف ایجاد هر نوع "بلوک دموکراتیک" بودند.

3- در مورد "دفترهای زندان" باید توجه به شرایط دشوار گرامشی در زندان را گوشزد کرد و اینکه او این نوشته ها را برای انتشار آماده نکرده و به قول معروف در بعضی جاها "با صدای بلند فکر کرده است." و الزماً با نظر نهائی و قطعی او روبرو نیستیم. فرمولبندی های او گاه ناروشن مانده اند و بی دقتی های آشکاری دیده میشود که میتواند حتی متناقض باشند. برای مثال، در مورد آنچه به بحث ما مربوط میشود، گرامشی گاه دولت و جامعه مدنی را در هم می آمیزد و گاه دایره آنها را جدا میکند. اما اصل نکته ای که او روی آن دست میگذارد یعنی تفاوت اعمال سلطه طبقات حاکم در روسیه و ایتالیا بطور مشخص و نقش بسیار مهم و غیر قابل صرف نظر کردن نهادهای مدنی در کشورهای غربی روشن و مبرهن هست. پری اندرسون در مواردی به درستی تناقضات موجود در این یادداشتها را نقد کرده است. نگاه کنید به "معادلات و تناقضات گرامشی" - ترجمه حسن مرتضوی.

4- جیورجیو ناپولیتانو از رهبران حزب کمونیست سابق ایتالیا و "دمکرات" فعلی که با پشت پا زدن به تمام اصول سوسیالیسم و کمونیسم از طریق یک "بلوک ائتلافی" با راست - مرکز به ریاست جمهوری ایتالیا رسید! او به همراه انریکو برلینگوئر از رهبران اصلی چرخش به راست و سوسیال دموکرات شدن حزب کمونیست ایتالیا تحت لوای "پیروی از گرامشی و نه لنین" بود. او ضمن گفتن اینکه "هیچکس بهتر از گرامشی این بینش خلاق از نقش انقلابی طبقه کارگر را بیان نکرده است" نتیجه می گرفت که "ما نباید در این دوران بحران عمیق سرمایه داری به یک عامل تلاشی بدل گردیم." واقعا چیره دستی غربی لازم است که از تر "کسب هژمونی در بلوک طبقاتی" به این نتیجه برسیم که در مواقع بحرانی باید به سرمایه داری کمک کنیم تا از بحران بیرون بیاید و نه اینکه از بحران استفاده کنیم تا سرمایه داری را سرنگون کنیم! بیخود نبود که ناپولیتانو پاداش خود را با پست رئیس جمهوری دریافت کرد! بقول فرانسوی ها؛ براوو آرتیست!

5- گذشته ازین، همانطوریکه پیش ازین هم متذکر شدم که نزد او "رابطه ارگانیک" کاملاً خودساخته ای بین حق رای عمومی و مجلس موسسان وجود دارد؛ هر کس که به حق رای عمومی اعتقاد دارد باید به مجلس موسسان بمثابه تنها شکل تصمیم گیری در باره نوع دولت آینده هم اعتقاد داشته باشد، حتی اگر زمین به آسمان برود و، خدای ناکرده، یک قدرت شورائی در جریان مبارزه سربرآورده باشد! این نکته تبدیل به مطلق دستگاه فکری

رفیق محسنی شده است در حالیکه این امر در نظرات هیچکدام از بزرگان جنبش کارگری وجود نداشته و منحصرًا متعلق به بخشی از راه کارگریها (و آنهم، خوشبختانه، نه همه آنها) در جنبش کارگری ایران، و شاید در جهان، است. روزا لوکزامبورگ و گرامشی نیز هرگز، تکرار میکنم هرگز، چنین ارتباطی را مطرح نکردند. اتفاقاً از آنجا که تروتسکی، ارنست مندل، بن سعید، میشل لوی، که مورد خطاب رفیق محسنی قرار گرفته اند، همگی از رهبران انترناسیونال چهارم هستند و این رهبران همگی به اهمیت محوری حق رای عمومی در دمکراسی کارگری، بیش از دیگر جریانهای جنبش کارگری - سوسیالیستی تأکید داشته اند من یادآور میشوم که نه این متفکران، و نه دیگر رهبران این گرایش، که بر بدیل شورائی دولت سرمایه داری همواره تأکید داشته اند، **ضمن دفاع از حق خدشه ناپذیر رای عمومی هرگز و در هیچ کجا این مسئله را به مجلس موسسان پیوند نزنند و شرط اعتقاد و رعایت حق رای عمومی را باور داشتن به مجلس موسسان قلمداد نکرده اند.** آنها این مسئله، یعنی چگونگی رای و تنظیم قانون اساسی جدید را بیشتر به حیطه تأکید و توازن قوا مربوط دانسته اند و بهیچوجه آن را یک اصل از مبانی اعتقاد به دمکراسی کارگری ندانسته اند. من برای آشنائی بیشتر با تاکتیکها و اصول دمکراسی سوسیالیستی از دید این گرایش، خواننده علاقمند را رجوع میدهم به مقاله مختصر و مفید فرانسوا سبادو، از رهبران حزب نوین سرمایه داری در فرانسه، که تحت عنوان "انقلاب و دمکراسی" در مجموعه مقاله "مارکسیسم و دمکراسی"، انتشارات "کی یه دو کریستیک کمونیست"، ژوئن 2003 - از ص 61 تا 73 به چاپ رسیده است.

شاید خالی از مزاح نباشد که برای رفیق محسنی بخشی از منشور "شورای مدیریت گذار" تحت الحمایه رضا پهلوی را اینجا نقل کنیم که آزادی و دمکراسی را مستقیماً به مجلس موسسان پیوند میزند:

"از همین رو شکل گیری یک اتحاد بزرگ ملی برای آزادی و دموکراسی امری حیاتی و عاجل است. تنها با چنین اتحاد بزرگی که آرزوی دیرینه مردم و جامعه سیاسی ایران است، هدایت اعتراضات سازمان یافته و مبارزات ساختارمند و خشونت پرهیز تا تسلیم استبداد حاکم به خواست مردم برای کناره گیری از قدرت و تشکیل مجلس موسسان منتخب برای جایگزینی یک نظام سیاسی دموکراتیک میسر است."
 تو گویی از نظر این دوستان هم، دمکرات تنها کسی هست که می باید هم به "دمکراسی" بی پسوند، و هم به مجلس موسسان بعنوان تنها راه تعیین نوع حکومت آتی اعتقاد داشته باشد!

در ضمن، در همین رابطه "امر مقدس و مطلق" رجوع به مجلس موسسان، رفیق محسنی، استناد من به دو مقاله از واپسین نوشته های روزا لوکزامبورگ را، که حاکی از تغییر موضع او در مورد لزوم تخطی ناپذیر فراخواندن مجلس موسسان بوده و با انتقاد شدید به علم کردن مجلس ملی در مقابل قدرت شوراها از جانب ائتلاف سوسیال دمکراتها - یونکرها نگاشته شده بود، "فاقد سندیت" اعلام کرده است! البته من نمیدانم که این ژست تاریخ نگارانه را به حساب چه چیزی بگذارم ولی او را، علاوه بر دوباره خواندن دو مقاله مذکور، بار دیگر رجوع میدهم به پیشگفتار سی و سه صفحه ای که ژیلبر بادیا Gilbert Badia، تاریخ نویس و مترجم تمام آثار روزا لوکزامبورگ به فرانسه، بر آخرین چاپ جزوه "انقلاب روسیه" (انتشارات لو تان دو سوریز) به زبان فرانسه در سال 2017 نوشته و با جزئیات این تغییر موضع رفیق روزا، در عین پافشاری بر سایر انتقادات خود به بلشویکها، را مورد بررسی و تأیید قرار داده است. متأسفانه من فرصت ترجمه آن را ندارم. اگر داوطلبی پیدا شود من کمال امتنان را دارم!

6- اصطلاح "به سبک ژاک پرور" Jacques Prévert اشاره به شعری از این شاعر پر آوازه فرانسوی هست به نام "فهرست موجودی" که مفاهیم بکلی نامتجانس را در کنار هم به یک ردیف ثبت میکند. هدف نشان دادن اغتشاش و بی نظمی یک تفکر هست.

7- باید ذکر کنم که رفیق شالگونی بر اساس این تجربه به خود انتقاد کرد و پذیرفت که شرکت در هر ائتلاف فراطبقاتی منوط و مشروط به قدرت بالای بلوک سوسیالیستی است.